

سخنی درباره‌ی ترجمه‌ی فارسی اثر "The God Delusion"

دکتر اکرم پدramنیا

امروز به دلیل پیشرفت روزافزون فن‌آوری و دگرگونی بزرگ در عرصه‌ی رسانه‌ها مردم می‌توانند با استفاده از این شیوه‌های نو در روشنگری دیگران نقش موثری ایفا کنند و مخاطب‌های خود را راحت‌تر ببینند. چندی پیش در حین گشت‌وگذار در این دنیای مجازی نگاهم به ترجمه‌ی کتاب "The God Delusion" اثر ریچارد داوکینز افتاد و بی‌شک شگفت‌زده شدم.

هر کس، به هر دلیلی، در زندگی‌اش مجبور شده مطلبی را هرچند کوتاه ترجمه کند، خوب می‌داند که برگرداندن موضوعی از زبانی، با ساختار و زمینه‌ی فرهنگی بسیار متفاوت، به زبان دیگر کار آسانی نیست، حال چه رسد به آن‌که بخواهیم کتاب‌های چند صد صفحه‌ای چون "The God Delusion" را که به "پندار خدا" ترجمه شده است، برگردانیم. به‌راحتی قامت را خمیده می‌کند و گرد پیری بر سر صورت آدمی می‌پاشد. با این‌همه، انسان‌های بزرگی یافت می‌شوند که برای روشنگری نوع بشر تن به این آسیاب استخوان خردکن می‌دهند و بی‌هیچ چشم‌داشتی عمری را در این راه سپری می‌کنند و، با پایداری، سدهایی را که بر سر راه رساندن چنین اثری به دست خواننده وجود دارد، می‌شکنند و گاه حتا نام و نشان‌شان بر همه پوشیده می‌ماند. من بر این باورم که چنین کارهایی باید از حمایت عمومی برخوردار شوند. باید خواننده شوند و برای بیش‌تر خواننده شدن به هر شکلی شناسانده شوند.

ریچارد داوکینز، یا به عبارتی داروین معاصر، بیولوژیستی بریتانیایی است که، با استفاده از داده‌های علمی، مذهب و آفرینش‌باوری را در کتاب‌های گوناگون و فیلم‌های مستند مورد نقد قرار داده است. داوکینز در سال ۱۹۸۶ برای نخستین بار در اثری به نام "ساعت‌ساز کور" این اعتقاد را، که به‌خاطر پیچیدگی موجودات زنده باید آفریننده‌ای نامرئی وجود داشته باشد، مورد بحث و نقد قرار داد.

البته او شهرتش را پس از ارائه‌ی تئوری ژن‌محوریِ انتخاب طبیعی به‌دست آورد و اعلام کرد که در موجودات زنده ژن‌هایی که از سوی طبیعت انتخاب می‌شوند باقی می‌مانند و بازتولید می‌شوند. به عبارت دیگر، از نظر او "ژن" واحد اساسی انتخاب طبیعی در فرگشت (تکامل) موجودات زنده است.

و اینک در این اثر جدید "The God Delusion" یا "پندار خدا" با استفاده از دلایل و شواهد علمی نشان می‌دهد که "تقریباً آفریننده‌ای فراطبیعی وجود ندارد و اعتقاد به کیش یا مذهب را به نوعی توهم می‌پندارد." او از بنیان‌گذاران پیکار برای رشد اندیشه‌های آزاد، آزاد اندیشیدن و آنتیسم است. داوکینز تا سال پیش استاد دانشگاه آکسفورد بود و از آن زمان بازنشست شد.

او کتاب "The God Delusion" را، که "فرزام" به "پندار خدا" ترجمه کرده، در ده فصل نوشته است و، با کمک گرفتن از تئوری انتخاب طبیعی داروین و محصول فرعی انتخاب طبیعی، علل پذیرش دین را از سوی انسان‌ها بررسی می‌کند.

داوکینز در این اثر چهار پیام هشیار دهنده دارد که عبارتند از:

- ۱) هر فرد خداناباوری می‌تواند از نظر روحی خوشحال و متعادل، از نظر اخلاقی سالم و از نظر فکری فرهیخته باشد.
- ۲) تئوری انتخاب طبیعی و تئوری‌های مشابه نسبت به همه‌ی نظریه‌هایی که به آفریننده‌ای برای آفرینش هستی اعتقاد دارند، شواهدی قوی‌تر دارد.
- ۳) (در پیام سوم می‌خواهد که کودکان را از اندیشیدن بازنداریم و آن‌ها را با نام هیچ مذهبی نام‌گذاری نکنیم. اگر نمی‌توانیم به بچه‌ای بگوییم "بچه مارکسیست" استفاده از واژه‌های "بچه کاتولیک" یا "بچه مسلمان" هم فاقد معنا است و به گونه‌ای یک بام و دو هواست.

۴ (به خداناباوری‌تان ببالید، چون حاصل استقلال ذهنی و نشانه‌ی سلامت فکر است .

داوکیلز از میان شواهد فلسفی گوناگونی که در رد یا وجود خدا بررسی می‌کند، به بحث طرح آفرینش بیشتر می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که تکامل یا فرگشت از راه انتخاب طبیعی می‌تواند پاسخ‌گوی همه‌ی پرسش‌ها درباره‌ی پیچیدگی‌های آناتومی، بیولوژی و بیوشیمی موجودات زنده باشد .

بخش دوم کتاب به کشف ریشه‌های مذهب می‌پردازد و توضیح می‌دهد که چرا مردم در همه‌ی فرهنگ‌های بشری به این "همه‌چیزدان همه‌جا حاضر" اعتقاد دارند .

او در پاسخ به این پرسش که چرا تقریباً آفریننده‌ای وجود ندارد می‌نویسد: "بستن هر طرحی به یک طرح دیگر کار اشتباهی است، زیرا پذیرفتن تئوری وجود یک طراح برای همه‌ی موجودات مشکل بزرگتری را پیش می‌آورد و آن این‌که چه کسی طرح او را ریخته است ."

داوکیلز هوادار این تئوری است که "مذهب محصول فرعی چیز دیگری است که آن چیز برای انسان مفید است یا روزی مفید بوده است." پیش از آن‌که این بخش را از نظریه‌ی داوکیلز در مورد چگونگی پیدایش مذهب شرح دهیم، با مثالی مفهوم محصول فرعی را روشن می‌کنم .

در روند تکامل محصول فرعی همیشه به همراه محصول اصلی از محصولات تکامل می‌آید. محصول فرعی عملاً مشکلی از سازش با محیط زیست را که پایه‌ی تکامل موجودات زنده است، حل نمی‌کند. در واقع، محصول فرعی به‌طور تصادفی به همراه محصولی از تکامل که طرحی کارا دارد، منتقل می‌شود، مثل حرارتی که به همراه نور لامپی ساطع می‌شود و از محصول فرعی طرح لامپ است. یعنی منظور از ساختن لامپ تولید حرارت نبوده، بلکه ایجاد روشنایی بوده که حرارت (محصول فرعی) به‌طور تصادفی با آن همراه شده است .

ناف انسان را در نظر بگیرید، هیچ شهادی وجود ندارد تا ثابت کند که ناف به بقا یا تولیدمثل انسان کمک کرده است . ناف در شکار غذا، تشخیص شکار، فرار از مار، پیدا کردن محل مناسب زندگی یا انتخاب جفت به کار نمی‌آید. به نظر نمی‌آید که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در حل مشکل سازش و فرگشت هیچ گونه دخالتی داشته است . در واقع ناف انسان محصول فرعی آن چیزی است که خود حاصل سازش است، منظور طناب ناف که برای تغذیه و رشد جنین ایجاد شده است. یا مثالی که داوکیلز در این کتاب می‌آورد: شب‌پره‌ها که خود را به شعله‌ی آتش می‌زنند و باعث مرگ خود می‌شوند، ما را شگفت‌زده می‌کنند. این رفتار آن‌ها رفتاری "خودویرانگر" وصف می‌شود. اما در واقع محصول فرعی جهت‌یابی آن‌ها زیر نور ماه است که به روشنی در این کتاب شرح داده شده است :

"تا همین اواخر، شب‌ها فقط نور ماه و ستارگان دیده می‌شد. نور این اشیاء نورانی در بی‌نهایت اپتیکی است، یعنی پرتوهای گسیل شده از آنها به‌طور موازی به زمین می‌رسند. به همین سبب این نورها مانند قطب‌نما برای جهت‌یابی مناسب‌اند. معلوم شده که حشرات از نور اجرام آسمانی مانند خورشید و ماه برای جهت‌یابی حرکتشان در خط مستقیم استفاده می‌کنند، و می‌توانند پس از گشت و گذار، به کمک همین قطب‌نما، با علائم معکوس، به خانه بازگردند. شبکه‌ی عصبی حشره می‌تواند برای جهت‌یابی توسط نور از یک سری قاعده‌ی سرانگشتی استفاده کند. گیریم قاعده این است که: "در مسیری حرکت کن که پرتو نور همواره با زاویه‌ی ۳۰ درجه به چشم برسد." چون حشرات چشمان مرکب دارند (با مجراهای مستقیم برای هدایت نور که از مرکز چشمشان مانند خارهای جوجه تیغی بیرون زده) در عمل برایشان آسان است که با تعقیب نور در مسیر یک مجرا، یا اوماتیدیوم، جهت‌یابی کنند .

این قطب‌نمای نوری حشرات کاملاً متکی به اجرام آسمانی است که در بی‌نهایت نوری قرار دارند. اما اگر جرم نورانی در دور دست نباشد، پرتوهای دیگر موازی نیستند بلکه مانند پره‌های چرخ واگرا می‌شوند. یک سیستم عصبی که قاعده‌ی سرانگشتی ۳۰ درجه (یا

هر مقدار حقیقی دیگر) را در مورد شمع نزدیک خود اعمال کند، و آن شمع را مانند ماه در بینهایت اپتیکی ببیند، مانند شب پره مسیری مارپیچی را به دور شعله طی می کند. برای خودتان مسیر حرکت با زاویه ی معین، گیریم زاویه ی ۳۰ درجه، به سوی پرتوهای واگرا از یک شمع را رسم کنید و ببینید که در یک مسیر لگاریتمی فریبنده به شمع می رسید. ۱"

بدین ترتیب داوکینز مذهب را نیز محصول فرعی چیز دیگری می داند. چیزی که روزی برای تکامل بشر ضروری بوده است. مردم زیادی در همه جای دنیا هستند که به خاطر باورهای دینی شان که در تضاد با حقیقت های علمی است و گاه در تضاد با باورهای دینی مردم دیگر، هزینه های گزاف می پردازند و گاه جان شان را در راه باورهای مذهبی شان از دست می دهند و با این کارشان ما را شگفت زده می کنند (درست مثل شب پره ها). شاید این عمل کردهای مذهبی کژروی یا محصول فرعی نامطلوبی از محصول انتخاب طبیعی مفیدی باشد یا محصولی که زمانی مفید بوده است.

سپس فراتر می رود و فرضیه ی خود را درباره ی این که دین و باورها و رفتارهای دینی محصول فرعی چه چیزی هستند به دقت شرح می دهد.

" بقای گونه ی ما بیش از هر گونه ی دیگر متکی بر تجارب اندوخته شده ی نسل های پیشین مان است. برای بقا و بهزیستی کودک، این تجارب باید به او منتقل شوند. به لحاظ نظری، ممکن است کودک به تجربه ی شخصی دریابد که نباید خیلی به لبه ی یک پرتگاه نزدیک شود، یا گیاهان سرخ رنگ نازموده را بخورد، یا در رودخانه ای که ماوای کروکودیل هاست شنا کند. اما مسلماً مغز کودک یک قاعده ی سرانگشتی دارد که برایش مزیتی در انتخاب طبیعی ایجاد می کند: هرچه را که بزرگتر هایت گفتند باور کن. از والدین ات پیروی کن؛ حرف پیران قبیله ات را گوش کن، به ویژه وقتی با لحنی جدی و تهدیدآمیز سخن می گویند. بدون چون و چرا به بزرگ ترها اعتماد کن. اما درست مانند قاعده ی شب پره، این قاعده نیز می تواند به خطا رود. ۲"

در این اثر داوکینز همه ی برهان های وجود خدا را مورد نقد و بررسی قرار می دهد.

گاه سعی می کند برای اثبات نظریه اش از تئوری های روان شناسی یا بیولوژی فرگشت نیز استفاده کند که این تئوری ها از سوی برخی از دانشمندان فرگشت مورد انتقاد قرار گرفته است. به طور خلاصه، هواداران روان شناسی فرگشت همچون داوکینز معتقدند که ویژگی های روان شناسی - ویژگی هایی مانند حافظه، درک یا زبان - نیز از راه سازش با محیط زیست ایجاد شده اند که از نظر دیگر دانشمندان فرگشت چون استیون جی گلد مورد نقد قرار گرفته است که بحث آن در این مقال نمی گنجد.

مورد دیگر که نباید از نظر دور داشت این است که داوکینز، به رغم فیلسوف های مارکسیستی که تکامل را با محتوای ماتریالیستی بررسی می کنند، روند فرگشت را در همه ی زمینه ها به طور مطلق در نظر می گیرد. از همین رو است که او در انتقاد از مذهب، مسائل ریشه ای اجتماعی- سیاسی را در نظر نمی گیرد. به عنوان نمونه برای محکوم کردن عملیات انتحاری فقط مذهب را مقصر می داند و علل دیگر، از قبیل نقش امپریالیسم در پدید آوردن تروریسم را نادیده می گیرد. اما هیچ کدام از این ها از اهمیت کار او و ارزش این کتاب نمی کاهد و به نظر من باید آن را خواند و خواندن آن را به همه توصیه کرد.

در مورد ترجمه ی نام این اثر، به عقیده ی من واژه ی "پندار" برابر واژه ی Delusion گزینه ی مناسبی نیست، زیرا "پندار" بیشتر بار مثبت دارد. حال آن که Delusion فکری غیر واقعی است. در واقع، واژه ی Delusion معادل "توهم" است و در متون روان شناسی هم از این واژه به "فکر بیمار" تعبیر می شود. شاید نام "توهم خدا باوری" به عنوان کتاب نزدیک تر باشد.

داوکینز در نوشتن کتاب هایش از قلمی آسان و همه فهم استفاده می کند که باعث شهرت او در میان عموم مردم شده است. مترجم این اثر نیز در برگرداندن آن این ویژگی خوب آسان گویی و روان نویسی داوکینز را حفظ کرده و عمدتاً ترجمه ی روان و خوبی ارائه داده است که برای هر خواننده ای قابل فهم است. امیدوارم که کتاب در بین جوان ها مخاطب های بیشتری بیابد.